

توحید و برائت از شرک



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ستایش خداوند حکیم و درود و صلوات بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت طاهرینش.

خداوند انسان ها را برای عبادت و عبودیت خلق کرده است. و لازمه عبودیت، داشتن معرفت نسبت به خداوند حکیم است.

معرفت مراتب خیلی زیادی دارد که در این راه عده ای به درجات بالای معرفت دست پیدا کردند. چهارده معصوم که بالاترین درجه معرفت را داشتند و بعد از امامان معصوم علیهم السلام، عده ای از علماء و شهداء توانستند با مدد الهی جرعه های فراوانی از معرفت الله بنوشند. خوشا بحال آنان. از جمله اینان که جزو کمترین شمرده شده اند سیدبن طاووس و سید بحر العلوم و ابن فهد حلی می باشند.

یکی از مسائل مهم مربوط به عبودیت، داشتن توحید است. بنده باید موحد باشد و از هر گونه شرک در عبادت و اعمال و نیاتش دوری نماید.. اگر بنده موحد باشد همه نگرانی ها و ناامیدی هایش برطرف می شود و به عنوان مثال در حالی که دچار فقر شده و هیچ پولی ندارد ولی آرامش خاصی دارد و روحیه اش کدر و کسل و ناراحت نیست. زیرا توحیدش درست است. می داند خداوند بر همه چیز او نظر دارد و بنده تحت مالکیت خداوند که مالک دنیا و آخرت است زندگی می کند پس غم و اندوهی ندارد.

اگر انسان خدا را همه کاره عالم هستی بداند، و در هر گرفتاری اولین چیزی که به ذهن او برسد کمک گرفتن از خدا و توجه به خداوند حکیم و مقتدر باشد این شخص از شرک خفی دور می شود و آلوده به شرک نمی گردد. و از برکات توحید بهره مند

میشود.هیچگاه دچار افسردگی نمی شود.ناامید نمی شود. بن بست برای او معنا ندارد و همیشه با نشاط است زیر خداوندقادر متعال را همیشه کنار خود ببند.

در این کتاب به فرازهایی از توحید موحدان و همچنین خطرات نفوذ شرک خفی در نیات مومنین و مسلمین اشاره می گردد.خداوند همه ما را از هر گونه شرک دور و پاک گرداند.

حسن اباد تهران.پاییز 97

توحید مهم ترین اصل اعتقادی یکتاپرستان

اگر مسلمانی توحید خود را درست کند به کمال دست پیدا کرده و راه مستقیم را طی کرده و کارنامه قبولی را در پیشگاه الهی کسب می نماید.

اینکه ما بارها کلمه توحید ((لا اله الا الله)) را بر زبان جاری می کنیم یا بارها سوره توحید را می خوانیم یا در پیشگاه الهی نماز می خوانیم و مقابل او سجده می کنیم تا زمانی که در دل خود آن را با تمام وجود تصدیق نکنیم موحد نشده ایم و به توحید حقیقی دست پیدا نکرده ایم.

وقتی در مسجد شام موذن گفت اشهد ان لا اله الا الله، امام سجاد علیه السلام که بر فراز منبر بود فرمود **مو، پوست، گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت می دهند.**

اری باید انسان در توحید به این درجه از کمال برسد که با همه وجود به وحدانیت خداوند حکیم، شهادت بدهد.

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی

نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم

همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

تو زن و جفت نداری تو خور و خفت نداری

احد بی زن و جفتی ملک کامروایی

نه نیارت به ولادت نه به فرزندت حاجت

تو جلیل الجبروتی تو نصیر الامرای

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی

تو نمایندهٔ فضلی تو سزاوار ثنایی

بری از رنج و گدازی بری از درد و نیازی

بری از بیم و امیدی بری از چون و چرایی

بری از خوردن و خفتن بری از شرک و شیهی

بری از صورت و رنگی بری از عیب و خطایی

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی

نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

نبد این خلق و تو بودی نبود خلق و تو باشی

نه بجنبی نه بگردی نه بکاهی نه فزایی

همه عزى و جلالى همه علمى و يقينى

همه نورى و سرورى همه جودى و جزاى

همه غيبى تو بدانى همه عيبى تو بپوشى

همه بيشى تو بکاهی همه كمى تو فزایی

احد ليس كمثله صمد ليس له ضد

لمن الملك تو گویی که مر آن را تو سزایی

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید

مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی^۱

توحید اثار بسیار مهمی در زندگی آدمی دارد. آدمی که موحد است هیچ‌کار دچار ناامیدی نمی‌شود. دچار افسردگی نمی‌گردد. دچار تزلزل نمی‌شود. همیشه خود را در پناه خدا می‌داند. حتی دچار ترس و دلهره و استرس و اضطراب نمی‌گردد. در همه حوادث و سختی‌ها فقط به خدا رو می‌آورد. خدا در چشم او بزرگ و غیر خدا در دید او کوچک هستند. همه کاره جهان را فقط خدا می‌داند. در هنگام قرائت سوره حمد، وقتی می‌گوید: ایاک نعبد و ایاک نستعین، واقعا فقط خدا را عبادت می‌نماید و فقط از خدا درخواست

کمک می‌کند. در طول شبانه روز همش بیاد خداوند است و او را انی فراموش نمی‌کند. قدرت‌های دنیوی در نظر او کم ارزش و ضعیف هستند و به این بیت معتقد است که:

اگر تیغ عالم بجنبد زجای-نبرد رگی تا نخواهد خدای

ادم موحد خدا را از همه زیباتر و قدرتمندتر و مهربانتر می‌داند. همه زیبایی‌های عالم را دست پرورده خدایی می‌داند که از همه زیباتر است. و توجهی به جلوه و زخارف مادی ندارد و همه همت و هدفش جلب رضایت خداوند مهربان است.

ای همه هستی ز تو پیدا شده

^۱ سنایی غزنوی

خاک ضعیف از تو توانا شده

زیرنشین علمت کاینات

ما به تو قائم چو تو قائم بذات

هستی تو صورت پیوند نی

تو بکس و کس بتو مانند نی

آنچه تغیر نپذیرد توئی

وانکه نمر دست و نمیرد توئی

ما همه فانی و بقا بس تراست

ملک تعالی و تقدس تراست

رفتی اگر نامدی آرام تو

طاقت عشق از کشش نام تو

تا کرم‌ت راه جهان برگرفت
پشت زمین بار گران برگرفت

هر که نه گویای تو خاموش به
هر چه نه یاد تو فراموش به

پرده برانداز و برون آی فرد
گر منم آن پرده بهم در نورد

غنچه کمر بسته که ما بنده‌ایم
گل همه تن جان که به تو زنده‌ایم

بنده نظامی که یکی گوی تست

در دو جهان خاک سر کوی تست

خاطرش از معرفت آباد کن

گردنش از دام غم آزاد کن^۲

ادم موحد به هر کجا نظر می کند خدا را می بیند و آسمان و زمین و انسان ها و غیر آنها
را همه از آیات الهی می داند .

به صحرا بنگرم صحراتو بینم - به دریا بنگرم دریاتو بینم - به هر جا بنگرم کوه و در
و دشت - نشان از قامت رعنائو بینم

باباطاهر عریان

آدم موحد وقتی کلمه الله را می بیند گویا اسم محبوب خود را دیده و مسحور نام
محبوبش می شود و به نامهای خدا خیلی حساس است و احساس عشق نسبت به خدا در
او وجود دارد و عشقهای دیگر در نزدش بی ارزش جلوه می کند.

آدم موحد به زخارف دنیا بی توجه هست

نقل شده است روزی حضرت میکائیل خدمت حضرت رسول اکرم صل الله علیه و اله
و سلم نازل گردید و عرض کرد: من خزانه دار زمین هستم، تمام خزائن زمین در
اختیار من است، خداوند مرا فرستاده است که شما را مخیر گردانم یا پادشاه و ملک
باشید و تمام خزائن در اختیارتان باشد - بدون اینکه از مقامتان کم شود - و یا عبد و

^۲ نظامی گنجوی

بنده ای از بندگان الهی باشم. ید.

رسول اکرم صل الله علیه و اله و سلم فرمودند: من دوست دارم بنده باشم، دوست دارم یک روز گرسنه و یک روز سیر باشم. آن روزی که ندارم، بگویم خدایا مرا روزی ده، و روزی هم که به من عنایت می کند او را شکر کنم.^۳

روایت: محمد بن قیس گوید: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سفر می آمد ابتداء نزد

فاطمه علیها السلام می رفت و مدت زیادی نزد او می ماند در یکی از سفرها فاطمه دو دستبند نقره ای و یک گردن بند و دو گوشواره و پرده ای برای جلو در تهیه نموده تا با این حالت از پدر و شوهرش صلوات الله علیهما استقبال کند، هنگامی که حضرت از راه رسید، نزد او آمد، اصحاب آن حضرت پشت در ایستاده و نمی دانستند که آیا وارد شوند یا دنبال کار خود بروند، زیرا معمولاً توقف حضرت نزد فاطمه طولانی می شد، اما حضرت بزودی از خانه فاطمه با چهره ای گرفته بیرون آمده و با همان حالت بر روی منبر نشست، فاطمه پنداشت که این عصبانیت و ناراحتی بخاطر دستبندها و گوشواره ها و گردن بند و پرده است فوراً گردن بند را از گردن و گوشواره ها را از گوش و پرده را از دیوار پائین کشیده و نزد حضرت فرستاد و پیغام داد که به حضرت بگوئید دخترم سلام رساند و می گوید این ها را در راه خدا خرج کنید.

هنگامی که فرستاده فاطمه نزد حضرت رسول آمد حضرت سه بار فرمود: پدرش فدای او باد که این کار را کرد. دنیا از محمد و خاندان او نیست اگر دنیا در پیشگاه پروردگار به اندازه یک چشم مگس ارزش داشت حتی یک بار آشامیدن آب را در دنیا نصیب کافر نمی کرد، بعد از جا حرکت کرده و نزد فاطمه علیهما السلام تشریف برد.^۴

اری باید از هر آنچه که توجه انسان را از خدا به دنیا معطوف گرداند از آن دوری نمود

^۳ بحار الانوار، کتاب عدل: ص 98.

^۴ علامه مجلسی، مجد باقر: بحار الانوار ۴۳/ ۲۰.

ادم موحد همه موفقیتها را از خدا می داند که خدا خود فرمود: و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی.

ایه الله محمد جواد انصاری یکی از موحدان راستین

حضرت آیت الله حاج صدرالدین حائری شیرازی نقل می کردند که: من و شهید دستغیب

همراه آیت الله محمد جواد انصاری از مسجد به سمت منزلشان می آمدیم، وقتی به درب خانه رسیدیم،

آقای دستغیب به من رو کرد و فرمود: ما که زمان انبیاء و ائمه هدی (ع) را درک نکرده ایم و

آنها را ندیده ایم اما وقتی این مرد را آدم می بیند می فهمد که آنها چقدر بالا بوده اند. بارها شهید آیت الله دستغیب به آیت الله نجابت می فرمودند که: اگر ما با آیت الله انصاری

آشنا نمی شدیم از توحید چیزی درک نمی کردیم

حتی آیت الله دستغیب می فرمودند: لذا یدی که از سخنان حضرت خاتم الانبیاء و حضرات

معصومین (ع) به وسیله ایشان نصیب بنده می شود، از دیگر کسی نصیب نشده و بهره های

روحانی و علمی آن مقدار که از ایشان استفاده نمودم، از دیگری استفاده ننموده ام.

لذا آیت الله دستغیب در اثر مصاحبت ایشان به تمام معنا یگانگی خداوند علیّ اعلی را یافته و مدارج عالیّه ای را در معرفت الله و توحید طی کرده بود

شرک چیست؟

شرک را به طور کلی قرار دادن هر چیزی در ردیف خداوند می‌دانند.^۵

در یک تقسیم شرک به «شرک جلی» و «شرک خفی» تقسیم می‌شود و به آن «شرک اکبر» و «شرک اصغر» نیز گفته شده است. شرک جلی پرستش بت‌ها و اجسام دیگر است.^۶

شرک جلی و خفی را این‌گونه تبیین می‌کند: شرک بزرگ، اثبات شریک برای خداوند است. شرک کوچک در نظر داشتن غیر خداوند در انجام کارهاست و مواردی چون ریا و نفاق را شامل می‌شود.^۷

شرک خفی در میان مردم پنهان است و به همین جهت آن را شرک خفی نامیده‌اند.^۸ پیامبر اسلام در توصیف این نوع شرک و پنهان بودن آن فرموده‌اند: شرک در میان امت من پنهان‌تر از مورچه‌ای است که در شب تاریک بر روی کوه صفا در حال حرکت است.^۹

شرک خفی (برخلاف شرک جلی) باعث خارج شدن شخص از اسلام نمی‌گردد.^{۱۰} با اصل ایمان نیز منافات ندارد، بنابر این، یک شخص مومن ممکن است به آفت شرک خفی گرفتار باشد.^{۱۱}

اگر این گونه بگوید زیانی ندارد...

از حضرت صادق(علیه السلام) روایت شده در تفسیر آیه مبارکه :

^۵ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۱۲۳

^۶ امّلی، تفسیر المحيط الأعظم، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۱۸۹.

^۷ راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ۱۴۱۲ق، ص ۴۵۲

^۸ امّلی، سید حیدر، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۱۹۰.

^۹ اصفهانی، حلیة الأولیاء، ۱۳۹۴ق، ج ۸، ص ۳۶۸.

^{۱۰} توحید و شرک، ۱۳۷۸ش، ص ۲۱

^{۱۱} امّلی، تفسیر المحيط الأعظم، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۸۵.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ؛ و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک‌اند^{۱۲}

منظور از شرک بخدا چنین است که یکی می گوید اگر فلانی نمی بود از بین رفته بودم یا اگر فلانی نمی بود من به این مال نمی رسیدم . و یا اینکه می گوید فلان کس بما توجه نمی کرد خانواده ام از بین رفته بودند. نمی

بینی چگونه شریک برای خدا بواسطه همین سخن قرار می دهد از نظر روزی دادن و جلوگیری از پیش آمد. عرضکردم پس در چنین مواردی چگونه بگویند : بگویند اگر خداوند بر من منت نمی گذارد بواسطه فلان کی از بین می رفتم صحیح است حضرت فرمود: آری اگر اینطور بگویند زیانی ندارد.^{۱۳}

علامه مجلسی در تبیین مرتبه‌ای از مراتب شرک خفی چنین می گوید: عدم توکل تمام بر خداوند در رزق و غیر آن، عمل و مشغول شدن به دنیا و توسل به غیر خداوند از مراتب شرک خفی هستند.^{۱۴}

از نظر شیخ بهایی، بیشتر مردم هوای نفس و شهوات حیوانی و درنده خود را عبادت می کنند. هوای نفس و شهوات، بت این افراد می باشد که ان را پرستش می کنند و این همان شرک خفی است.^{۱۵}

برخی محققان در کل چنین نتیجه گرفته‌اند؛ انسان‌هایی که گرفتار هواپرستی، جاه‌طلبی، پول‌پرستی شده‌اند و یا مرعوب قدرت‌های شیطانی و استکباری قرار گرفته‌اند، گرفتار شرک خفی می‌باشند.^{۱۶}

ریا از مصادیق شرک خفی است.

12 سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

13 علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۳ق، ج ۹، ص ۱۰۶.

14 علامه مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ص ۲۷۱.

15 علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۴ق، ج ۷۰، ص ۱۳.

16 توحید و شرک، ۱۳۷۸ش، ص ۲۲.

روایات مختلفی در شرک خفی بودن ریا وجود دارد:

- پیامبر(ص) فرمودند: از آنچه در مورد اتم بسیار می ترسم شرک اصغر است.
گفتند: شرک اصغر چیست؟ فرمودند: ریا.^{۱۷}
- امام صادق(ع) فرمودند: در عمل خود ریا مکن آن هم برای مخلوقی که قدرت ندارد کسی را زنده کند و یا بمیراند، و هیچ گونه توانایی ندارد که تو را از چیزی بی نیاز کند. ریا درختی است که میوه و نتیجه آن شرک پنهانی است.^{۱۸}
- امام صادق(ع) فرمودند: هر کس نماز بگذارد و یا روزه بگیرد و یا برده ای را آزاد کند و یا حج انجام دهد و مقصودش آن باشد که مردم از وی خوششان بیاید؛ مشرک به حساب می آید ولی شرک او قابل گذشت می باشد.^{۱۹}

از چهل حدیث حضرت امام

حدیث دوم

بالسند المتصل الى محمد بن يعقوب ، عن علي بن ابراهيم ، عن ابيه ، عن ابي المغرا، عن يزيد بن خليفة ، قال : ابعبدالله ، عليه السلام : كل رياء شرك . انه من عمل للناس كان ثوابه على الناس ، و من عمل لله كان ثوابه على الله . (67)

ترجمه :

¹⁷ البغدادی، کتاب الايمان، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۷۲.

¹⁸ علامه مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۶۹، ص ۳۰۰.

¹⁹ عیاشی، التفسیر، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۳۵۲.

به سند مذکور، یزید بن خلیفه از حضرت صادق ، علیه السلام ، نقل می کند که فرمود: هر ریایی شرک است . همانا کسی که کار کند برای مردم ، می باشد ثواب او بر مردم ، و کسی که عمل کند برای خدا، می باشد ثواب او بر خدا.

در معنی ریا و درجات آن

شرح بدان که ریا عبارت از نشان دادن و وانمود کردن چیزی از اعمال حسنه یا خصال پسندیده یا عقاید حقه است به مردم ، برای منزلت پیدا کردن در قلوب آنها و اشتهار پیدا کردن پیش آنها به خوبی و صحت و امانت و دیانت بدون قصد صحیح الهی . و آن تحقق پیدا می کند در چند مقام :

مقام اول و آن دارای دو درجه است : اول آنکه اظهار عقاید حقه و معارف الهیه کند برای اینکه اشتهار به دیانت پیدا کند و منزلت در قلوب پیدا نماید. مثل اینکه بگوید: من کسی را جز خدا مؤثر در وجود نمی دانم . یا اینکه : من به غیر خدا توکل به کسی ندارم . یا بالکنایه و اشاره خود را معرفی کند به عقاید حقه . و این طور دوم رایجتر است . مثلاً صحبت توکل یا رضای به قضای الهی پیش آمد می کند، شخص مرائی با یک آه یا یک سر تکان دادن خود را در سلک آن جمعیت محسوب می دارد.

درجه دوم آنکه عقاید باطله را از خود دور کند و نفس خود را از آن تزکیه کند به قصد جاه و منزلت در قلوب ، چه به صراحت لهجه باشد یا به اشاره و کنایه .

مقام دوم و در آن نیز دو مرتبه است : یکی آنکه اظهار خصال حمیده و ملکات فاضله نماید.

و یکی تبری از مقابلات آنها نماید و تزکیه نفس کند بدان غرض که معلوم شد.

مقام سوم ریای معرفت پیش فقها، رضوان الله علیهم ، است ، دارای همین دو درجه است : یکی آنکه اتیان به عمل و عبادت شرعی کند یا اتیان به راجحات عقلی نماید به قصد ارائه به مردم و جلب قلوب ، چه آنکه ذات عمل را به قصد ریا کند، یا کیفیت ، یا شرط، یا جز آن را، به طوری که در کتب فقهیه معترض اند.(68)

دیگر آن که ترک عملی کند به همان مقصود. و ما در این اوراق شرح بعضی از مفاسد هر یک از این سه مقام را بیان می کنیم . آنچه به نظر می رسد از برای علاج آن اشاره می نمایم به طریق اختصار.

مقام اول : ریا در عقاید

فصل ، بحث در حقیقت ریا

بدان که ریا در اصول عقاید و معارف الهیه از جمیع اقسام ریایها سخت تر و عاقبتش از همه بدتر و ظلمتش از تمام ریایها بیشتر و بالاتر است . صاحب این ریا اگر در واقع معتقد به آن امری که ارائه می دهد نباشد، از جمله منافقین است که مخلد در نار و هلاک ابدی از برای اوست ، و عذابش اشد عذابهاست . و اگر معتقد باشد ولی برای اینکه در قلوب مردم رتبه و منزلت پیدا کند اظهار می کند، این شخص گرچه منافق نیست ولی این ریا باعث می شود که نور ایمان از قلب او برود، و ظلمت کفر به جای آن در قلب وارد شود، زیرا که این شخص گرچه در اول امر مشرک است به شرک خفی ، زیرا که معارف الهیه و عقاید حقه را که خالص باید باشد از برای خدا و صاحب آن ذات مقدس حضرت حق است به مردم تحویل داده و غیر را در آن شرکت داده و شیطان را در آن متصرف نموده و این عمل قلبی از برای خدا نبوده ـ ما در یکی از فصول (69) بیان می کنیم که ایمان از اعمال قلبیه است نه مجرد علم ، کما اینکه در این حدیث شریف می فرماید: هر ریایی شرک است .

ولیکن این فجیعه موبقه و این سریره مظلمه و این ملکه خبیثه بالاخره کار انسان را منجر می کند به اینکه خانه قلب مختص به غیر خدا شود، و کم کم ظلمت این رذیله اسباب می شود که انسان بی ایمان از دنیا برود، و این ایمان خیالی که دارد صورت بی معنی و جسد بی روح و پوست بیمغزی است و مورد قبول خدای تعالی نشود. کما اینکه اشاره به این فرموده در حدیثی که در کافی شریف از علی بن سالم نقل می کند. قال : سمعت ابا عبدالله ، علیه السلام ، يقول : قال الله عزوجل : انا خیر شریک ، من اشرك معی غیری فی عملہ ، لم اقبلہ الا ما کان لی خالصا.(70) یعنی راوی گفت : شنیدم حضرت صادق ، علیه السلام ، می فرمود: خدای تعالی گفت : من بهترین شریک هستم . کسی که با من شریک قرار دهد غیر مرا در کاری که کرده است ، قبول نکنم او را مگر آنکه برای من خالص باشد.

و معلوم است اعمال قلبیه در صورت خالص نبودن مورد توجه حق تعالی واقع نشود، و او را نپذیرد و به شریک دیگر واگذار فرماید که آن شخصی است که برای نشان دادن به او عمل می شود، پس اعمال قلبیه مختص به آن شخص می شود، و از حد شرک بیرون رفته به کفر محض وارد می شود. بلکه می توان گفت این شخص نیز از جمله منافقین است : همان طور که شرکش خفی است ، نفاقش نیز خفی است . بیچاره گمان کرده مؤ من است ولی مشرک است در اول امر، و در نتیجه منافق است ، و عذاب منافقین را باید بچشد. و وای به حال کسی که کارش به نفاق منجر شود.

فصل ، در بیان آنکه علم غیر از ایمان است

بدان ایمان غیر از علم به خدا و وحدت ، و سایر صفات کمالیه ثبوتیه و جلالیه و سلبیه ، و علم به ملائکه و رسل و کتب و یوم قیامت است . چه بسا کسی دارای این علم باشد و مؤ من نباشد: شیطان علم به تمام این مراتب به قدر من و شما هست و کافر است . بلکه ایمان یک عمل قلبی است که تا آن نباشد ایمان نیست . باید کسی که از

روی برهان عقلی یا ضرورت ادیان چیزی را علم پیدا کرد به قلب خود نیز تسلیم آنها شود، و عمل قلبی را، که یک نحو تسلیم و خضوعی است و یک طور تقبل و زیر بار رفتن است، انجام دهد تا مؤمن گردد. و کمال ایمان اطمینان است. نور ایمان که قوی شد، دنبالش اطمینان در قلب حاصل می شود. و تمام اینها غیر از علم است. ممکن است عقل شما به برهان چیزی را ادراک کند، ولی قلب تسلیم نشده باشد و علم بیفایده گردد. مثلاً شما به عقل خود ادراک کردید که مرده نمی تواند به کسی ضرر بزند و تمام مرده های عالم به قدر مگس حس و حرکت ندارند و تمام قوای جسمانی و نفسانی از او مفارقت کرده، ولی چون این مطلب را قلب قبول نکرده و تسلیم عقل نشده شما نمی توانید با مرده شب تاریک به سر برید. ولی اگر قلب تسلیم عقل شد و این حکم را از او قبول کرد، هیچ این کار برای شما اشکالی ندارد. چنانچه بعد از چند مرتبه اقدام قلب تسلیم شده دیگر باکی از مرده نمی کند.

پس، معلوم شد که تسلیم، که حظ قلب است، غیر از علم است، که حظ عقل است. ممکن است انسان به برهان عقلی اثبات صانع تعالی و توحید او و یوم معاد و دیگر از عقاید حقه نماید، ولی این عقاید را ایمان نگویند و او را مؤمن حساب نکنند، و در جمله کفار یا منافقین یا مشرکین باشد. منتها امروز چشم دل شما بسته است و بصیرت ملکوتی ندارید، این چشم ملکی ادراک نمی کند، وقتی کشف سریره شد و سلطنت حقه الهیه بروز کرد و طبیعت خراب شد و حقیقت به پا گردید، ملتفت می شوید مؤمن به خدا نبودید، و این حکم عقل به ایمان مربوط نبود. تا لا اله الا الله با قلم عقل بر لوح صافی قلب نگاشته نشود، انسان مؤمن به وحدت خدا نیست. و وقتی این کلمه طیبه الهیه در قلب وارد شد. سلطنت قلب با خود حق تعالی می شود، مو دیگر انسان کس دیگر را مؤثر در مملکت حق نمی داند و از کسی دیگر متوقع جاه و جلال نیست و منزلت و شهرت را پیش دیگران طالب نمی شود، پس قلب ریاکار و سالوس نمی شود. پس، اگر

در قلب ریا دیدید، بدانید قلب شما تسلیم عقل نشده و ایمان در دل شما نورافکن نگردیده ، و دیگری را اله و مؤثر عالم می دانید نه حق تعالی را، و شما در زمره منافقین یا مشرکین یا کفارید.

فصل ، در وخامت امر ریا

هان ای شخص مرائی که عقاید حقه و معارف الهیه را بدست دشمن خدای تعالی ، که شیطان است ، سپردی و مختصات حق تعالی را به دیگران دادی ، و آن انواری که روشنی بخش روح و قلب و سرمایه نجات و سعادت ابدی و سرچشمه لقاء الهی و بذر جوار محبوب است مبدل به ظلمات موحشه و شقاوت و هلاک ابدی و سرمایه بعد از ساحت قدس محبوب و دوری از لقاء حضرت حق تعالی کردی ، مهیا باش از برای ظلمتهایی که نور در دنبال ندارند و تنگنایی که گشایشی ندارد و امراضی که شفاپذیر نیست : مردنی که حیات ندارد. آتشی که از باطن قلب ظهور کند و ملکوت نفس و ملک بدن را بسوزاند - چنان سوزاندنی که خطور در قلب من و تو نکرده ، چنانچه خدای تعالی خبر می دهد در کتاب منزل خود در آیه شریفه نار الله الموقده التي تطلع علی الافئدة. (71) از وصف آتشی که (آتش خدا) استیلای بر قلوب پیدا می کند و قلوب را می سوزاند. هیچ آتشی قلب سوزان نیست جز آتش الهی .

اگر فطرت توحید از دست رفت ، که فطره الله است ، و به جای آن شرک و کفر جایگزین شد، دیگر شفاعت شافعین نصیب انسان نشود، و انسان مخلد در عذاب است - آن هم چه عذابی ؟ عذابی که از قهر الهی و غیرت ربوبی بروز کند.

پس ای عزیز، برای یک خیال باطل ، یک محبویت جزئی بندگان ضعیف ، یک توجه قلبی مردم بیچاره ، خود را مورد سخط و غضب الهی قرار مده ، و مفروش

آن محبت‌های الهی، آن کرامت‌های غیر متناهی، آن الطاف و مراحم ربوبیت را به یک محبوبیت پیش خلق که مورد هیچ اثری نیست و از او هیچ ثمری نبوی جز ندامت و حسرت. وقتی دستت از این عالم کوتاه شد، که عالم کسب است، و عملیات منقطع گردید، دیگر پشیمانی نتیجه ندارد و رجوع بیفایده است.

عملی که موجب عذرخواهی شود

پیامبر اسلام فرمودند: پرهیز کن از هر چیزی که محتاج به عذر خواهی است، زیرا که در آن شرک پنهانی است.^{۲۰}

خواستن از غیر خدا

«شخصی در خطاب به پیامبر اسلام گفت: هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی. پیامبر فرمود: آیا برای خداوند شریک و هم‌ردیف قرار می‌دهی. تنها بگو اگر خدا بخواهد»^{۲۱}

دوست داشتن ظلم

پیامبر اسلام فرمودند: «... نزدیک‌ترین به شرک خفی آن است که چیزی از ستم را دوست بداری و یا بخشی از عدالت، مورد پسندت نباشد.^{۲۲}

شرک خفی گرفتاری مومنان است

بسیاری از مومنان دچار نوعی شرک کوچک هستند که گاه از آن به شرک خفی یاد می‌شود. شرک خفی همانند مورچه سیاهی در شب است که بر روی سنگی سیاه در حرکت است. چنین حرکتی به سختی قابل رویت و شناسایی است. لذا مقابله و مبارزه با آن نیز سخت‌تر و دشوارتر می‌باشد.

²⁰ جعفر بن محمد(ع)، مصباح الشریعة، ۱۴۰۰ق، ص ۱۶۳

²¹ ابن خزیمه، صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۱۰۶.

²² حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۳۱۹.

شرک خفی، برخلاف شرک‌های دیگر که اختصاص به کافران و مشرکان دارد، گرفتاری مومنان است؛ زیرا انسان‌های مومن تنها زمانی از این گونه از شرک رهایی می‌یابند که از نظر بینش و نگرش به مراتب عالی توحید رسیده و برخوردار از توحید محض و مطلق باشند. از این رو ایمان هرکسی برپایه مراتب توحیدی وی سنجیده می‌شود و خداوند بارها از مومنان می‌خواهد که به خداوند ایمان آورند، زیرا درجات ایمانی هریک از مومنان با یک دیگر متفاوت است و کمتر کسی یافت می‌شود که در درجه عالی و برتر ایمان قرار گرفته باشد و از توحید محض برخوردار باشد.

بارها از مردم شنیده‌اید که می‌گویند: اول خدا بعدا شما! این چنین تعبیری نه تنها شرک خفی و نهان است بلکه شرک جلی و آشکاری است که می‌بایست از آن پرهیز کرد؛ زیرا همه چیز از آن خداست و خداوند مالک مطلق است. بنابراین همواره اول و آخر خداست.

برخی از مردم همواره چشمشان به دست مردم است تا از بر ایشان روزی خورند. چنین چشم‌داشتی نسبت به دیگران، نیز از مصادیق شرک افعالی است که مومنان بدان گرفتارند؛ در حالی که ایمان واقعی بر این تاکید می‌کند که خداوند مقدر و مدبر است. بنابر این نمی‌توان گمان داشت که انسان مدبر و خداوند مقدر است بلکه او، هم مقدر و هم مدبر است؛ از این رو هر تدبیری از سوی انسان‌ها بوسیله تدبیر الهی از میان می‌رود، زیرا هر کیدی که انسان به کار برد، خداوند کید خود را بر آن مسلط می‌کند.

عده‌ای هستند که همواره می‌کوشند با برخی صاحبان قدرت و مکنّت و حرفه و تخصص ارتباط و دوستی داشته باشند و یا در برخی ادارات روابطی با کارمندان و یا عوامل اداری دست و پا کنند، با این نگاه که آنها در مواقع نیاز بتوانند مشکلشان را حل کنند و به اصطلاح خودشان زمانی به دردشان بخورند. به یقین چنین برخوردها و روشها و نگاهها، شرک آلود است و اینگونه افراد بجای توکل، و اعتماد مطلق بر خداوند قادر متعال، برای عده‌ای شاینت قائل می‌شوند و فکر می‌کنند آنان هستند که می‌توانند گره از

مشکلاتشان بگشایند، در حالی که آنها حداکثر می‌توانند وسیله‌ای باشند از جانب خدا و اگر خداوند نخواهد همه آنها به هیچ کار نخواهند آمد.

اصولاً مشکل اساسی مردم این است که خداوند را در جایگاه توحید محض و کامل نشانده‌اند و تصویری که از خداوند ارائه می‌دهند، خداوندی دست بسته است که تنها به کلیات توجه دارد و به جزئیات نمی‌پردازد. در حالی که خداوند همه امور هستی را در اختیار دارد و توانایی و قدرت آن را نیز دارد که مشیت و اراده خود را به اثبات رساند. بر این اساس، هر کسی روزی و قسمت خود را می‌خورد که خداوند برای او مشخص و مقدر کرده است.

آثار و پیامدهای شرک خفی

شرک خفی آثار و پیامدهای زیانباری برای مومنان به دنبال دارد. مسئله مهم این است که مومنانی که دچار شرک خفی هستند و به توحید محض نگرویده‌اند، دچار مشکلاتی می‌شوند که نمی‌توانند علت آن را جست و جو کنند. بارها شده است که مومنی از مشکلات زندگی و گرفتاری‌های خود می‌نالند. ریشه این سختی زندگی را می‌بایست در شرک خفی وی جست؛ زیرا این شرک است که اجازه نمی‌دهد تا توسل و توکل واقعی به خداوند یابد امور زندگی خویش را به خداوند تفویض کند. در حالی که مومن واقعی همه امور زندگی خویش را به خداوند تفویض می‌کند و از او برای زندگی‌اش خیر می‌خواهد و خود را فقیر خیر او بر می‌شمارد.

برخی از رفتارهای استکباری که از برخی مومنان دیده می‌شود ریشه در همین شرک خفی آنان دارد؛ زیرا شرک، آفات و آسیب‌هایی را به دنبال دارد که از جمله آنها استکبار ورزی است که در آیاتی از جمله 35 و 36 سوره صافات به آن توجه داده شده است.

مهم ترین آثاری که برای شرک از جمله شرک خفی می‌توان بیان کرد، اضطراب و تشویشی است که مشرک و یا مومن مشرک به آن گرفتار می‌آید. اصولاً هر گونه

شرکی موجب می‌شود که آدمی از حالت تعادل و آرامش و اطمینان خارج شود و گرفتار اضطراب و تشویش گردد. کسانی که ربوبیت مطلق الهی را در عمل نپذیرفته‌اند، همواره دل نگران وضعیت و موقعیت خود هستند. از این رو نسبت به آن چه از دست داده اندوهگین و غمگین هستند و نسبت به آینده خود ترس دارند که برخی از نعمت‌ها را از دست دهند و یا نتوانند به برخی از نعمت‌ها برسند. چنین حالتی پیامد طبیعی شرک است که خداوند در آیه 151 سوره آل عمران به آن توجه داده است.

خداوند در آیه 71 سوره انعام نشان می‌دهد که چگونه انسان‌های مشرک در هر شکل و درجه‌ای گرفتار تحیر و سرگردانی می‌شوند و نمی‌توانند موقعیت خود را شناسایی و تثبیت کنند. آنان همانند کسی می‌شوند که در آسمانی رها شده‌اند و چون از زمینی ثابت و مطمئن برخوردار نیستند، به سادگی در دام شیطان می‌افتند تا هر جایی که می‌خواهد ایشان را ببرد. اینان همانند پرکاهی هستند که در تندباد هوی و هوس‌های شیطانی گرفتار آمده‌اند.

بنابراین ترس از وضعیت کنونی و آینده خود برای ایشان امری طبیعی است، زیرا هیچ جایگاه مطمئن و آرامش بخشی برای خود نمی‌یابند. (آل عمران آیه 151 و کهف آیه 49 و شوری آیات 21 و 22)

شرک و لو شرک خفی، انسان را به سوی گمراهی و انحراف می‌کشانند. کسی که باور ندارد که خداوند پروردگار مطلق هستی است و مالک همه آن‌ها و قادر به هر کاری می‌باشد، چشمش به سوی دیگرانی است که وی را یاری رسانند. در این حالت دیگرانی در هر مرتبه و مقامی، خدایگان وی می‌شوند و شخص، خود را ناگزیر از بندگی و بردگی ایشان می‌یابد و بدین ترتیب دچار خفت و ذلت می‌شوند. (اعراف آیه 152 و توبه آیه 1 و 2)

هم چنین شرک موجب می‌شود تا شخص دچار انحطاط و سقوط از مقام و جایگاه انسانی شود و همانند چارپایان سر در آخور دیگران کند. لذا شخصیت و هویت انسانی خویش

را از دست می‌دهد و همانند چارپایان می‌اندیشد و عمل می‌کند. (فرقان آیات 34 و 35 و نیز حج آیه 31)

به هر حال مومنانی که در مرتبه توحید محض نیستند به سبب قرار گرفتن در مرتبه‌ای از شرک، گرفتار آثار و پیامدهای آن می‌شوند. کسی که در برخی از مقاطع حیات خویش بر اسباب و علل طبیعی اعتماد می‌ورزد و به گره‌گشایی استقلالی آنها ایمان دارد، گرفتار شرک خفی است که آثار آن می‌تواند به شکل اضطراب و تشویش بروز کند. چنان که شخصی که در مقابل طاغوت سر تسلیم فرود می‌آورد دچار شرک خفی است و خداوند او را به اشکال مختلف تنبیه می‌کند.

با این که بسیاری از مواقع انسان این اقسام شرک را تشخیص نمی‌دهد و متوجه آن نیست ولی چنین شرکی به طور طبیعی آثار و پیامدهای خود را در زندگی وی به جا می‌گذارد که اضطراب و دلهره بخشی از آن است. از این رو بارها به مومنان هشدار داده می‌شود تا با درنگ و تدبر در آیات قرآنی، بینش و نگرش خود را به صورت درست تغییر دهند تا از گرفتاری شرک خفی‌های یابند و پیامدهای آن دامن گیر آن‌ها نشود. پیامبر اکرم (ص) درباره این گونه شرک می‌فرمایند: نیه الشرک فی امتی اخفی من دیب النمله السوداء علی الصخره الصماء فی اللیله الظلماء، شرک، پنهان‌تر است از صدای پای مورچگان کوچک بر روی سنگ صاف در شب ظلمانی و کمترین درجه شرک این است که ظلم (ظالمی) را دوست و عدل (عادلی) را دشمن بدارد. (المیزان، ج 3، ذیل آیه 13 سوره آل عمران - نقل از الدر المنثور، ج 2، ص 71)

در این باره آمده است که آن حضرت (ص) فرمودند

ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر. قالوا: و ما الشرک الاصغر یا رسول الله؟ قال: الریا، یقول الله تعالی یوم القیامه اذا جاء الناس باعمالهم اذهبوا الی الذین کنتم ترأون فی الدنیا، فانظروا هل تجدون عندهم من جزاء؟!؛

خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم، شرک اصغر است. اصحاب گفتند: شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ فرمود: ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می‌شوند، پروردگار به آنها که در دنیا ریا کردند می‌فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می‌یابید؟ کمترین شرک این است که انسان کمی از ظلم را دوست بدارد و از آن راضی باشد و یا کمی از عدل را دشمن بدارد. آیا دین چیزی جز دوست داشتن و دشمن داشتن برای خداست؟ خداوند می‌فرماید: بگو اگر خدا را دوست می‌دارید مرا (دستورهای مرا) پیروی کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.

از آنچه گفته شد معلوم شد که شرک خفی هم موارد زیادی دارد و هم تشخیصش بسیار مشکل است خصوصا در جهت عملی و عبادی و از اینجا حکمت و فلسفه این که شبانه روز حداقل ده بار در نمازهای پنجگانه به خود تلقین می‌کنیم که «ایاک نعبد و ایاک نستعین» روشن می‌شود.

در بینش اسلامی هر گونه دنیادوستی، جاه و مقام پرستی، متابعت از خواسته‌های دل و ریاکاری، نوعی شرک و پرستش غیر خدا به شمار می‌آید. قرآن این حقیقت را به گونه‌ای زیبا بیان می‌فرماید: «ارایت من اتخذ الهه هواه، آیا دیدی آن کس را که هوای نفس خود را معبود خویش گرفته است.» (فرقان، آیه 34- جاثیه، آیه 32) روشن است که این مرتبه از شرک عبادی چندان آشکار نیست و شرک خفی نامیده می‌شود^{۲۳}

طولی بودن اسباب و مساله شرک خفی

باید توجه داشت که دنیا دارالاسباب است. در روایت است که: اَبی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها؛ خداوند ابا دارد که امور و اشیا جز به اسباب آن جریان یابد. (مجموعه الآثار، ج ۱، ص ۴۰۸)

در مجمع البحرین طریحی این حدیث این گونه آمده است: اَبی الله ان یجری الامور الا باسبابها فجعل لكل شیء سببا و لكل سبب شرحا و جعل لكل شرح علما و جعل لكل

علم بابا ناطقا؛ خداوند امتناع و ابا دارد که امور جز به اسباب آن جریان یابد؛ پس خداوند برای هر چیز سببی و برای هر سبب حکمتی و برای هر حکمتی علم و دانشی و برای هر دانشی دروازه گویایی قرار داده است.

اما مشکل این است که برخی این اسباب را مستقل یا در عرض خداوند قرار می دهند؛ پس آن کسی که اسباب را در عرض خداوند قرار داده، او را شریک خداوند دانسته است و اما کسی که او را در طول قرار می دهد و استقلالی برای او قایل است، او نیز برای خداوند شریک قرار داده است و تنها کسی که اسباب را در طول قرار می دهد و به عنوان ابزار الهی می داند و با آن تعامل می کند، از شرک رسته است. پس وقتی گفته می شود: اول خدا بعد دکتر یا فلان شخص، در این جا این دوم می تواند شرک باشد؛ چرا که خداوند خود می فرماید که « هو الأول و الآخر؛ او اول و آخر است». (حدید، آیه ۳)

البته از آیات بسیاری از جمله آیه ۷ سوره زمر به دست می آید که بسیاری از مردم حتی مسلمانان و مومنان، دچار این گونه شرک هستند یا می شوند. خداوند می فرماید: وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ؛ و چون به انسان آسیبی رسد، پروردگارش را - در حالی که به سوی او بازگشت کننده است - می خواند سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند، آن مصیبتی را که در رفع آن پیشتر به درگاه او دعا می کرد، فراموش می نماید و برای خدا همتیانی قرار می دهد تا خود و دیگران را از راه او گمراه گرداند پس شخص گمان می کند که این پزشک بوده که او را شفا داده است؛ در حالی که شافی تنها خداوند است و کاری که دکتر کرده درمان و شفا نبوده است، بلکه تنها سبب و ابزار درمان الهی بوده است؛ چنان که تخته پاره ای در دریا موجب نجات شخص نیست بلکه اراده و مشیت الهی است که او را از غرق شدن نجات داده است. اگر از انسانی که حاجتش را خداوند برآورده کرده است بپرسیم که چه شد مشکلت حل شد؟ خواهد گفت: فلان طور شد، یا فلانی کمک کرد، یا باد آمد و یا هر چیز دیگری. این همان کفر و شرک خفی است؛ چرا که همه این ها سربازان الهی و اسباب و

وسایل الهی هستند. بنابراین نمی توان از وسیله تشکر و سپاسگزاری کرد، بلکه باید از خداوند تشکر کرد؛ تشکر از اسباب در بسیاری از موارد به شرک خفی و نهان باز می گردد که شخص هر چند که آن را شرک و گمراهی عنوان نمی کند اما نهایت پایان این نوع تفکر و شرک را گمراهی است^{۲۴}

امام صادق (ع) درباره این جمله که شرک نامحسوس تر از حرکت مورچه در شب تاریک بر روی گلیمی سیاه است، سؤال شد. حضرت فرمود:

«لا یكون العبد مشرکا حتی یصلی لغير الله أو یذبح لغير الله أو یدعو لغير الله عز و جل»^{۲۵}

بنده مشرک نباشد مگر آن گاه که برای غیر از خدا نماز خوانده یا برای غیر خدا ذبح کند و یا برای غیر خدای عزوجل دعوت کند.

عارف کاشانی در باره ی آیه شریفه لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ^{۲۶}،

: می گوید

هر عملی که انسان را به خدا نزدیک سازد، نیکی است و نزدیکی به خدا زمانی ایجاد می شود که انسان از غیر خدا اظهار بیزاری نماید. بنابراین هرکس چیزی را دوست داشته باشد به همان اندازه محروم و در پنهانی برای او شریک دانسته است چرا که به غیر خدا وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ^{۲۷}: محبت یافته و خدا می فرماید كُحِبَّ اللَّهُ

و کسی که خواسته خود را بر خواسته خدا برتری دهد از سه راه از خدا دور شده است،
علاقه به غیر، شریک برای خدا و برتری دادن بر خدا

²⁴ <http://www.samamos.com>

²⁵ الخصال، ص 136، حدیث 151

²⁶ آل عمران، 92.

²⁷ بقره، 165.

پس کسی که خدا را بر خود برتری دهد و خواسته او را بر خواسته خود برتر شمارد، دوری از خدا از بین می رود و قرب ایجاد می شود و در غیر این صورت محبوب باقی خواهد ماند. و اگر از مال دیگری انفاق زیاد کند باز هم از احسان بهره نبرده است زیرا خدا از انفاق او باخبر است هرچند دیگران بی خبرند

اما علاج شرک خفی

علاج شرک اولاً کسب علم توحید و مراتب آن می باشد. چرا که بدون علم نمی توان مرضی را مداوا نمود. ثانیاً بعد از دانستن و شناختن مصادیق شرک خفی باید در عمل از آن احتراز نمود. و این امر نمی شود مگر با تهذیب نفس و مداومت طولانی ؛ تا آنجا که برخی بزرگان فرموده اند تا آخر عمر باید در این راه کوشا بود. چرا که تا انسان به فناء لذا بنده در هر مقامی باشد . فی الله نرسیده ، همچنان مشرک به شرک خفی خواهد بود

مخاطب آیه ی « یا أیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا ... — ای کسانی که ایمان آورده اید! ایمان

(النساء: 136) می باشد » بیاورید

آرزوی هر کس را که به غیر من امید دارد، ناامید می کنم

یکی از راه های مهم در از بین بردن شرک عملی تحکیم اقسام توحید نظری است و این که علی (علیه السلام) می فرمایند

«کمال توحیده الاخلاص له» (نهج البلاغه، خطبه 1) چنانچه کمال توحید به اخلاص

است در جهت مقابل هم زمانی انسان کمال اخلاص را دارا می شود که در توحید نظری به کمال برسد و به فرموده دیگر این امام همام: «عظم الخالق فی اعینهم و صغر مادونه فی اعینهم» (نهج البلاغه، خطبه 191). یعنی اگر انسان واقعا به عظمت خالق پی ببرد ماسوای او آن قدر حقیر می شود که شأنیت این که حتی در وهم شریک او قرار گیرند نخواهند داشت

در اصول کافی است که محمد بن عجلان بدهی سختی مبتلا شد و به فکر افتاد یزد حاکم مدینه برود و از نفوذ او استفاده کند در راه به محمد بن عبدالله بن زین العابدین (ع) رسید و او از مقصرش سؤال کرده محمد بن عجلان گفت نزد حاکم می روم تا گرفتاریم برطرف شود محمد بن عبدالله گفت خودم شنیدم از امام صادق (ع) که ضمن حدیث قدسی فرمود خدا گفته است:

((و عزتی و جلالی لا قطعن امل کل مؤمن غیری))

به عزت و جلالم سوگند هر آینه قطع می نمایم آرزوی هر کس را که به غیر من امید دارد.

محمد بن عجلان گفت دوباره بگو. روایت را برایش دوباره خواند گفت دوباره بخوان او هم مرتبه سوم خواند خوب که این حدیث در او اثر کرد گفت: به خدا امید دارم و به او کارم را واگذار نمودم. پس نرفت پیش حاکم و کارش درست شد.²⁸

کلمه: ((لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم)).

یعنی: هیچ جنبشی و قدرتی در عالم نیست مگر بواسطه خداوند بلند مرتبه و عظیم.

و برای گوینده اش چه ثوابها است همان توکل کردن در اعمال را برای انسان بیان می کند.

نجات یک دسته در میان پنج دسته:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حدیثی فرمود: مردم بر پنج مرتبه هستند عده ای از آنها روزی را از کسب می بیند نه از خدا که ایش ان کافرند و عده ای روزی را از کسب و از خدا می بیند و ایشان مشرکند و عده ای روزی را از خدا دیده و کسب را سببی برای روزی می دانند ولی امید ندارند که خدا به آنها عطا می کند یا نه پس ایشان منافقند که در راز قیت خدا شک دارند و عده ای از مردم اعتقاد دارند که روزی رسان خداست و کسب سبب روزی است ولی حق خدا را از اموالشان ادا نموده و در راه طلب روزی معصیت خدا را نمی نمایند که اینها مؤمن و مخلص واقعی هستند.^{۲۹}

امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدا وحی کرد به داود پیامبر که بنده ای از بندگان اگر فقط به من اطمینان و توکل کرد و من از نیت او آگاهم پس اگر آسمانها و زمین و هر آنچه در اینها است با او دشمنی کنند من او را از آن گرفتاریها نجات می دهم و اگر بنده ای به مخلوقاتم تکیه کند و به من اطمینان نکند و مت از نیتش آگاهم پس همه اسباب آسمانها و زمین را از او قطع می کنم و زمین زیرش را برایش خشناک می کنم و اهمیتی ندارد که به کدام زمین هلاک شود.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: در یکی از کتابهای آسمانی خواند ام که خدا می فرماید سوگند به بزرگواری و جلال و برتری خود بر عرشم هر کس بدیگری چشم داشته باشد او را ناامید می سازم و او را پیش مردم خوار می کنم و از قرب خود می رانم و از وصال خود محروم می دارم آیا در سختیها به دیگری توجه می کند؟ با آنکه کلید

همه شدايد در دست من است و بديگري اميدوار مي گردد و به اندیشه باطل خود حلقه در ب خانه غير را ميکوبد با آنکه گشایش هر درهاي بسته بدست من است و درب خانه من براي هر که مرا بخواند باز است . پس کيست آرزومند بمن تا ناگواريهاي او را برطرف سازم و کيست اميدوار بمن تا اميدوارش گردانم.

آثار شرک

شرک چنان که گفته شد اقسام و انواع چندي دارد. آثاري که براي شرک گفته شد بسيار است، هر چند که ممکن است برخي از اين آثار براي همه انواع نباشد، ولي شايد بتوان گفت که اگر هر یک از انواع آن درمان نشود در نهايت به شرک کامل ختم خواهد شد که اين آثار بر آن مترتب خواهد بود. مهم ترين آثاري که براي شرک گفته شده است عبارتند از:

1. اختلاف : شرک، زمينه ساز پيدايش اختلاف و تفرقه در جامعه ايماني است.(نساء، آيات ۱۱۵ و ۱۱۶؛ انعام، آيات ۶۵ و ۶۶)
2. از خود بيگانگي: شرک و بت پرستي، نشانه دگرگوني شخصيتي و از خود بيگانگي انسان است.(انبیاء، آيات ۶۲ تا ۶۵)
3. استکبار: شرک و بت پرستي، عامل استکبار و حق ناپذيري است.(صافات، آيات ۳۵ و ۳۶)
4. اضطراب: شرک به خدا، موجب گرفتاري آدمي به دلهره و اضطراب است.(آل عمران، آيه ۱۵۱)
5. انحطاط: شرک، موجب انحطاط و سقوط انسان از منزلت انساني خویش و قرار گرفتن در زمره چهارپايان(فرقان، ايه ۴۳) و هم چنين موجب فرو افتادن از اوج انسانيت و تبديل شدن به طعمه ديگران مي شود.(حج، آيه ۳۱)
6. بطلان اعمال: شرک، عامل بطلان و بي ثمر شدن اعمال مشرکان خواهد شد. يعني هر عمل خوبي که نيز انجام مي دهد اين گونه آن را تباه مي کند.(اعراف، آيات ۱۳۸ و ۱۳۹؛ هود، آيات ۱۳ و ۱۶)

7. بی شخصیتی و بی آبرویی: هم چنین بر اساس آیات ۶۲ و ۶۵ سوره انبیاء و آیه ۴۳ ۷۱. سوره فرقان و ۳۱ سوره حج، شرک موجب بی شخصیتی و بی آبرویی مشرک است.
8. پلیدی: هم چنین شرک موجب پلیدی و رجس شخص مشرک می شود. (اعراف، آیه ۷۱)
9. تحقیر و حقارت: شرک‌ورزی، مایه طرد و تحقیر مشرکان، در جهنم است. (اسراء، آیه ۳۹)
10. تحیر و سرگردانی: شرک به خدا، موجب تحیر و سرگردانی آدمی است به طوری که نمی داند چگونه عمل و رفتار نماید و در فتنه ها در می ماند و حیران می شود. (انعام، آیه ۷۱)
11. تفاخر: شرک‌ورزی به خدا، موجب تفاخر و مباهات می شود که خود عامل بسیاری از مشکلات در زندگی بشر است. (کهف، آیات ۳۴ و ۴۲)
12. جنگ: شرک، زمینه پیدایش جنگ و درگیری در جامعه است. (انعام، آیات ۶۴ و ۶۵)
13. حسرت: حسرت و تأسف، پیامد شرک‌ورزی به خداست که در آیات ۱۶۴ سوره بقره و ۴۲ سوره کهف به آن اشاره شده است.
14. خسران و زیان: شرک، مایه خسارت و از کف دادن سرمایه عمر می شود. (نساء، آیه ۱۱۹؛ اعراف، آیات ۱۴۸ و ۱۴۹)
15. خوف: شرک به خدا، موجب گرفتاری به خوف و دلهره و ترس است. (آل عمران، آیه ۱۵۱؛ کهف، آیه ۴۹)
16. دشمنی: شرک‌ورزی، عامل دشمنی و خصومت مشرکان است. (بقره، آیه ۱۶۵ و ۱۶۶)
17. کینه توزی: هم چنین شرک ورزی موجب کینه توزی میان افراد جامعه می شود. (مائده، آیات ۹۰ و ۹۱)
18. ذلت و خواری: ذلت و بی آبرویی، پیامد شریک پنداشتن برای خداست. (اعراف، آیه ۱۲۵؛ توبه، آیات ۱ و ۲)

19. زوال نعمت: شرک ورزی به خدا، موجب زوال نعمت از آدمی است.(کهف، ایه ۴۲)
20. سرزنش : مورد نکوهش و سرزنش واقع شدن، فرجام حتمی شرک و مشرکان است.(اسراء، آیات ۲۲ و ۳۹)
21. سلطه شیطان: شرک ورزی، زمینه ساز سلطه و ولایت شیطان بر آدمی است.(نساء، آیات ۱۱۶ تا ۱۱۹؛ نحل، آیات ۹۸ تا ۱۰۰)
22. شقاوت ابدی: شقاوت ابدی، پیامد شرک و ارتداد در دین است که در آیه ۲۰ سوره کهف به آن توجه داده شده است.
23. در آیات قرآن آثار بسیاری دیگر چون غضب الهی، ظلم به دیگران، ظلم به خدا، مانع فضل الهی ، مانع از رحمت الهی، محرومیت از منافع اجتماعی و مناصب آن، مانع شکرگزاری، نزاع و درگیری، و مسایل بسیاری دیگر می شود که محرومیت از مواهب دنیوی و رستگاری از آخرت از جمله مهم ترین آنهاست^{۳۰}

یکی از مظاهر شرک خفی همان خواسته های نفسانی انسان در پوشش های معنوی

است

یکی از مظاهر شرک خفی همان خواسته های نفسانی انسان در پوشش های معنوی است . یعنی اگر نماز بخوانیم و روزه بگیریم ، عبادت کنیم و رکوع و سجود طولانی داشته باشیم ، اذکار طولانی را با زحمت و مشقت و ریاضت بگوییم همه و همه برای اینکه به مقامات برسیم ، برای اینکه اثرات مادی و معنوی عایدمان شود ، به کشف و کرامات برسیم ، و حتی عارف شویم! اینها رسیدن به مقامات است اما رسیدن به خدا نیست.

: و این همان عبارت آیت الله قاضی را به نظر می آورد که فرمود

بعضی ها سالک خود و اصل خود هستند . « یعنی در خود سلوک میکنند و به خود »
: میرسند نه به خدا و این همان شرک خفی و همان ظلم عظیم که فرمود

إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

و آیا ظلمی بالاتر از این است که آدمی به اسم خدا و معنویت دنبال خود بگردد ، اذکار الهی را بگوید ، ادعیه ، قرآن ، نماز ، نماز شب و... بخواند تا به مقامات برسد و کمالاتی را جمع کند ؟ خدا را در حاشیه قرار دهد و رسیدن به کمال هدفش باشد ؟ این رسیدن به کمال بدون معیت و همراهی خدا یعنی شرک ، یعنی بندگی با شائبه که البته چیزی جز خسران به همراه نخواهد داشت و سبب خواهد شد که آدمی هنگامی که پرده از جلوی چشمش کنار برود تنها بگوید :

«يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»

وا حسراتا به من که در کنار خدا بودم و دل به غیر خدا خوش داشتم . و خوشا به حال .
محبین که حضرت حق خاص آنها هست^{۳۱}

³¹ : کتاب شیدا ص ۱۵۹ (احوال آیت الله کشمیری)

توحید شیخ ابوالقاسم قمی

نقل شده است که حاج شیخ ابوالقاسم قمی روزی برای اقامه نماز جماعت به مسجد تشریف آورد و جمعیت زیاد شرکت کنندگان او را خوشحال نمود. همین امر باعث شد که قبل از انجام نماز به منزل بازگشت^(۳۲).

نماز سیاسی

سید حسن مدرس به امامزاده شاهرضا (نزدیک قمشه یا شهرضا) آمده بود، جمعیتی برای دیدارش تمام صحن را پر کرده بودند، موقع نماز، همه وضو ساخته، خواستیم به او اقتدا کنیم. مدرس، متوجه شد که جمعیت می‌خواهد با او نماز بگذارد و به عده‌ای که در صف جلو و غالبا از علماء و اعیان بودند. رو کرد و گفت: هیچگاه نماز سیاسی نخوانید، خداوند قبول نمی‌کند سپس امام جمعه شهرضا را گفت: نماز را شما بخوانید. و خودش در گوشه‌ای نماز خود را فرادا خواند^(۳۳).

اخلاص ملا عبدالله شوشتری

نویسنده کتاب «حقائق المقربین» می‌نویسد: روزی ملا عبدالله به دیدن شیخ بهایی رفت. ساعتی با وی به گفتگو پرداخت در این موقع صدای اذان بلند شد. شیخ بهایی فرمود: در همین جا نماز بخوانید تا ما هم به شما اقتدا کنیم و از فیض جماعت بهره‌مند گردیم. ملاعبدالله مقداری تأمل کرد. سپس از جا برخاسته بدون آن که در منزل شیخ نماز بخواند به خانه خود رفت. یکی از دوستان مخلص که حضور داشت پرسید: شما با این که مقیدید نماز را اول وقت بخوانید چرا خواسته شیخ را اجابت نکردید و همانجا نماز نخواندید؟

³² نور علم دوره سوم ش 10.

³³ داستانهای مدرس.

پاسخ داد : در آن موقع که شیخ چنین پیشنهادی کرد با خود فکر کردم؛ آیا هرگاه شیخ بهایی پشت سر من نماز بخواند تغییری در من ایجاد نمی‌شود . دیدم چنان نیست که نفس من تغییری در خود احساس نکند . لذا نماز نخوانده از خانه او بیرون رفتم .

دستش را گرفت و به صحرا برد!

مرحوم مقدس اردبیلی و مخالفت با هوای نفس

در مجلسی ، مرحوم ملا عبدالله تستری از مرحوم مقدس اردبیلی مسئله‌ای را سوءال کرد مقدس فرمود : بعدا می‌گویم .

پس از اتمام مجلس دست تستری را گرفت و از مجلس بیرون آورد . و رفتند به صحرا و در آنجا جواب مسئله را شرح داد .

ملا عبدالله گفت : چرا این مطالب را در مجلس نفرمودید .

مقدس فرمود : اگر در آنجا در حضور مردم صحبت می‌کردیم شاید مایه نقصان من و تو می‌شد چون هر یک خواهان پیروزی خود بودیم و این نفس سرکش استفاده سوء می‌نمود و از شائبه ریا و خود خواهی خالی نبود و گناهکار می‌شدیم ولیالآن در این بیابان جز من و تو و خدا کسی اینجا نیست ریا و شیطان و نفس هیچ گونه دخالتی ندارند!

اخلاص آیه الله میلانی

اخلاص و خدایینی یکی دیگر از اوصاف معنوی آیه الله میلانی بود و در این خصوص چنان عمل می‌کرد که گویی خدا را در همه کارهایش را آشکارا مشاهده می‌کند . هیچ

گاه نمی‌شد که وسوسه و خودنمایی در کارهایش راه یابد با اینکه در عصر خود از مراجع بزرگ و جامع شرایط تقلید بود ، اما همیشه می‌فرمود : من راضی نیستم که نام مرا ببرید! در یک کلام از ظاهر سازی و شهرت نمایی گریزان بود .

توحید حجه الاسلام سید حسن مسقطی

در کتاب روح مجرد (علامه طهرانی) آمده است:

مرحوم سید حسن اصفهانی مسقطی از اعظم شاگردان مرحوم قاضی بوده و با جناب آقای حداد سوابق ممتد و بسیار حسنه ای داشته اند..

آقای حاج سید هاشم حداد بسیار از آقا سید حسن مسقطی یاد می نمودند و می فرمودند: « آتش قوی داشت و توحیدش عالی بود و در بحث و تدریس و حکمت استاد بود. در مجادله چیره و تردست بود. کسی با او جرأت منازعه و بحث را نداشت، طرف را محکوم می کرد. وی در صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف می نشست و طلاب را درس حکمت و عرفان می داد و چنان شور و هیجانی بر پا نموده بود که با دروس متین و استوار خود، روح توحید و خلوص و طهارت را در طلاب می دمید و آنان را از دنیا اعراض داده و به سوی عقبی و عالم توحید حق سوق می داد» .

برخی افراد شایعه کردند که اگر او به درس خود ادامه می دهد حوزه علمیه را منقلب به حوزه توحیدی می نماید و همه طلاب را به عالم ربوبی و اصل می کند.

لهذا تدریس عرفان در نجف تحریم گردید و به آقا سید حسن هم امر شد تا به مسقط برای تبلیغ و ترویج برود

سه نفر به بالاترین مقامات توحید رسیده اند...

علامه میرزا علی آقا قاضی - استاد عرفان علامه طباطبائی و بسیاری دیگر از بزرگان -
درباره سید بن طاووس چنین فرموده است: سه نفر در طول تاریخ عارفان به مقام «تمکن
در توحید» رسیده اند: سید بن طاووس، احمد بن فهد حلی و سید مهدی بحر العلوم.

مگر در روز، روشنائی روزاست که مرا نگه می دارد؟!

در یکی از شبها مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) را به یک میهمانی
دعوت می کنند، در آن زمان کوچه ها تاریک بوده است.

در نتیجه راه رفتن برای ایشان در چنین وضعی سخت بود.

یکی از آقایان پیشنهاد می کند که آقا اگر چنین مراسمی در منزل خودتان باشد بهتر
است.

وقتی که شما را به منزل دیگران دعوت می کنند، تشریف نبرید، الان شب است و
تاریکی همه جا را فرا گرفته است. ممکن است حضرت تعالی در این سن و سال زمین
بخورید..

- ✨ حالا توحید را ببینید -

فورا آقا می فرمایند: مگر در روز، روشنائی روزاست که مرا نگه می دارد؟!

و این آیه مبارکه را تلاوت می فرمایند:

« ✨ قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ ✨ »

انبیاء 42)

"چه کسی شبها و روزها شما را از آسیب هایی که می خواهد به شما برسد، حفظ می کند. آیا روشنایی است که شما را نگه می دارد

آخوند به گریه افتاد...

شیخ احمد دشتی از یاران آخوند ملا کاظم خراسانی تعریف کرد که : در زمانی که وضع مالی آخوند و همه ما خراب بود ، یکشب که آخوند مجلس درس خصوصی داشت و در آن مجلس شاگردان مبرز او مثل میرزای نائینی و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی و شیخ عبدالله گلپایگانی و عده ای دیگر حضور داشتند ، وقتی درس تمام شد ، ما دیدیم که سیدی باتفاق یک نفر زائر خدمت ایشان آمد و آن مرد زائر مقداری وجوهات در آورد و به آخوند داد و ایشان پولها را زیر تشکشان گذاشتند . ما همه خوشحال شدیم که عنقریب استاد به ما که بی پول بودیم ، چیزی می دهد . اما یک دفعه سید در گوش آخوند چیزی گفت که آخوند خراسانی ، قلم و دواتی به او دادند و سید چیزی نوشت ولی آخوند وقتی نوشته را خواند ، آنرا پاره کرد و بعد پولها را از زیر تشک در آورد و به او داد . و سید هم تشکرکنان با آن زائر رفت .

بعد از رفتن آنها ، با اصرار ما ، آخوند علّت این کار را چنین فرمود : آن مرد زائر چهارصد لیره پول برایم آورد . ولی آن سید گفت : دوپسر دارد و می خواهد هر دو را داماد نماید ، اما پول ندارد . برای اینکه کسی متوجّه نشود ، من به او گفتم ، بنویس که چقدر پول لازم داری . او هم نوشت : صد لیره . من دیدم این مبلغ برای داماد کردن دوپسرش ، کافی نیست لذا هر چهارصد لیره را به او دادم .

اینجا بود که شاگردان شروع به قال مقال کردند که : آقا این چه وضعی است؟ شما که می دانید وضع مالی همه ما خراب است . ما به جهنّم! شما چرا بفکر خودتان نیستید؟ الان که شما و بچه هایتان در مضیقه هستید ، چرا همه چهارصد لیره را به آن سید دادید؟

در اینحال یکدفعه آخوند شروع کرد به گریه کردن! همه ساکت شدند و از ایشان

معذرت خواستد و گفتند که قصد جسارت نداشتند . آقای آخوند بعد از چند دقیقه ساکت شدند و فرمودند : ناراحتی من بخاطر این نیست که بمن توهین شد یا نشد! بلکه افسردگی من از این است که می بینم تمام زحماتی که من در عرض این سالها برای شما کشیده ام ، همه به هدر رفته است! زیرا مشاهده می کنم که شما در رکن اوّل اسلام ، که توحید است ، وامانده اید!! واز آن غافلید و نمی دانید که رزق و روزی را خدا می دهد نه بنده خدا .

اگر منظورتان از این حرفها این است که من این قبیل پولها را برای خود بردارم و پس انداز کنم . من احتیاج به پس انداز ندارم! زیرا وقتی از مشهد به نجف آمدم جز یکی دو جلد کتاب ، هیچ نداشتم و خداوند اینهمه نعمت و عزّت بمن مرحمت فرمود . و اگر منظورتان بچه هایم است که آنها هم وضعشان خوب است و خدا رزاق آنهاست و اگر منظورتان خودتان است ، شما هم باید به خدا اتّکاء داشته باشید و امید به او به بندید نه به کس دیگر . من متأثرم از اینکه می بینم شما خدا را فراموش کرده اید و به بنده او چشم دوخته اید^{۳۴} .

قرآن یه داستان تکاندهنده ای داره

قرآن یه داستان تکاندهنده ای داره. (سوره کهف آیه 32 به بعد) میگه دو نفر بودند و هر کدوم یه باغ داشتند که کنار همدیگه بوده. یکیشون به اون یکی میگه من از تو مال بیشتری دارم و فرزندانم بیشتره. فکر نکنم دیگه معادی هم در کار باشه و تازه اگر باشه خدا بیشتر از اینا بهم میده! اون دوستش میگه |||| تو چرا به خدا کافر میشی و مشرک شدی؟ اگر نه چرا وقتی آمدی توی باغت نگفتی هیچ نیروی جز نیروی خدا تعالی نیست؟ فردا اگر آب بیاد باغتو ببره چکار میکنی؟ امیدوارم که آب بیاد و باغتو ببره. اتفاقا همین اتفاق هم میفته و اون فرد پشیمون میشه و میگه عجب اشتباهی کردم . به خدا کافر شدم

³⁴ سیمای فرزندگان : ص 382.

این داستان رو که من خوندم به اونجایی که رسید که دوستش میگه تو چرا به خدا کافر شدی، گفتم ا مگه این بدبخت چی گفت که سریع بهش گفت به خدا کافر شدی و مشرک شدی؟! اول گفتم شاید از اول مسلمون نبوده اینطوری بهش گفته یا شاید از حرفش ناراحت شده حالا به چیزی گفته!! اما بعد دیدم میگه تو چرا نگفتی نیرویی جز خدا نیست، بعدشم عذاب بر اون فرد نازل میشه و آخر داستان خود این فرد هم اذعان میکنه که آره من کافر و مشرک شده بودم و اشتباه کردم. اینجا شد که برگشتم ببینم چه چیزی باعث شد که به این روز بیفته و چطور شد به مسلمونی به یه چشم بهم زدنی به دفعه مشرک و کافر شد. چند تا موضوع به ذهنم رسید: اول اینکه خدا رو فراموش کرد و به جورایی خودشو شریک دونست که آره اینا همش مال منه. بعدشم یکی از اصول دین که معاد باشه رو اینقدر راحت فراموش کرد (کفر). آخر سر هم روی همین خیال باطل شروع کرده بود به فخر فروشی یعنی عملی رو انجام داده بود که گناه هست، شاید اگر طرف مقابلش هم ناراحت کرده حق الناسی هم به گردنش افتاده

نادیده گرفتن اصول دین

یک نکته ای که آدم باید توجه کنه اینه که نادیده گرفتن اصول دین به طرز وحشتناکی میتونه توی سرنوشت انسان تاثیر داشته باشه. یکی از مشکلات اصلی امروز ما مسلمونا اینه که اصول دین که نه یک امر تقلیدیه و همه باید خودشون بفهمن به طور کلی نادیده گرفته شده و در عوض فروع دین چنان پررنگ و مهم شده که کلاً بعضی فکر میکنن دیگه دین همین فروعه (همین چیزایی که مراجع تقلید میگن و روش فتوا میدن) و چون اشهدشونو گفتن و اینارو رعایت میکنن دیگه مسلمان وارسته شدند و وارد یک قلعه محکمی شدند که هیچ خللی هم بهش وارد نیست. هر چی هم توی قرآن نوشته مشرکین و کافرین، منظورش مشرکین و کافرین مکه بوده و مربوط به زمان بت پرستا میشده و الان دیگه این دوران سپری شده و ازین خبرا نیست یا اگر هست! اینجاها نیست بلکه توی امریکا و انگلیس و کشورهای دیگه است^{۳۵}

نظر عارف بزرگ سید علی قاضی در توحید

قاضی وصول به مقام توحید و سیر الی الله را بدون پذیرفتن ولایت امامان شیعه علیهم السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها، محال می دانست.^{۳۶}

وی می گفت: اگر من به جایی رسیده باشم از دو چیز است: قران کریم و زیارت حضرت سیدالشهداء

احراق

او همچنین برای از بین بردن اغراض و نیت‌های نفسانی، روش احراق را توصیه می کرد و این طریقه را از قران کریم الهام گرفته بود. در این طریقه، سالک الی الله باید بداند که همه چیز ملک مطلق خداست و او فقر ذاتی دارد و این تفکر سبب سوختن تمام نیات و صفات او می شود، لذا به آن احراق می گویند.^{۳۷}

نقش استاد

او در سیر الی الله به داشتن استاد بسیار اهمیت می داد و بر آن بود که استاد باید خبیر و بصیر، خالی از هوای نفس، رسیده به معرفت الهی و انسان کامل باشد. از نظر وی، سالک اگر نصف عمر خود را در جستجوی استاد بگذراند، ارزش دارد و سالکی که استاد را دریابد، نصف راه را طی کرده است.^{۳۸}

وی، در عین فقر و ساده‌زیستی، با ریاضت‌های سخت و غیر شرعی مخالف بود و اعتقاد داشت که سالک باید به جسم هم رسیدگی کند، زیرا جسم مرکب روح است،

^{۳۶} حسینی طهرانی، توحید علمی و عینی، ص ۴۰؛ روحانی نژاد، ص ۸۸

^{۳۷} رساله سیر و سلوک، شرح حسینی طهرانی، ص ۱۴۷-۱۴۸؛ حسینی طهرانی، رساله لب اللباب، ص ۱۲۴-۱۲۵

^{۳۸} رساله سیر و سلوک، شرح حسینی طهرانی، ص ۱۷۶

از این رو به وضع ظاهری خود اهمیت می‌داد و معمولاً عطر می‌زد و لباس سفید و تمیز می‌پوشید و به حسن خلق و نیکوکاری سفارش می‌کرد.^{۳۹}

در احوال آیت الله سید علی قاضی نوشته‌اند: کثرت سجده و انقطاع او به گونه‌ای بود که گاهی شاگردان خدمتشان می‌رسیدند و او آن قدر در سجده بود که آن‌ها ناامید شده و برمی‌گشتند.

آیه الله نجابت به نقل از سید علی قاضی گفته است: "فقر و بی‌پولی و اولاد زیاد همواره به من فشار می‌آورد اما هنگامی که سر نماز می‌ایستم خداوند تبارک و تعالی لذت عبودیت را به قسمی به بنده می‌فهماند که قریب به یک ساعت نماز طول می‌کشد و پس از نماز فکر می‌کنم این لذت عبودیت در نشئه بعدی به نحوی که عبودیت و ربوبیت حفظ شود آیا نصیبمان می‌شود یا نه؟

از آیت الله نجابت نقل شده است که: "این تازه احوالات ایشان در اواسط راه و بدایات بوده، والا در نهایت که بسیار برتر بود" و او نه تنها از دنیا و مردم آن منقطع است که از آخرت هم چشم پوشیده و به شاگردان خود نیز می‌گوید: "در حال حاضر نماز یا ذکر و عبادت در برابر زیبای مطلق و جمال جمیل الهی هر چه دیدید و شنیدید، شما را مشغول نکند و مبادا به بهانه بهشت از بهشت آفرین غافل شوید"

از مرحوم سید هاشم رضوی نیز نقل شده است: "مرحوم قاضی فرزندی داشتند که خیلی مورد علاقه‌شان بود و با حادثه برق گرفتگی از دنیا رفت. در آن روزهای غم انگیز به خدمتشان شرف یاب شدم تا عرض تسلیتی کرده باشم. اولاً فرمودند: "آن بچه تا الان نزد من بود شما که آمدید او رفت و سپس در خلال عرض تسلیت فرمودند: تمام هم و غم دنیا در نزد ما تا اول الله اکبر نماز است"

می‌فرمود: "دو سه روز است در این فکرم که اگر در بهشت نگذارند ما نماز بخوانیم چه بکنیم؟!"

به او می‌گویند: تو و اینهمه اهل و عیال و خرج زیاد و بی‌پولی؟ می‌گوید: "این حال را دوست دارم. در مقابل آن غنای مطلق باید فقیرترین باشم، وقتی پول ندارم احساس نیاز بیشتری به خدا می‌کنم و التفاتم به خدا بیشتر می‌شود و در آن حال با خود می‌اندیشم آیا این لذایذی که از نماز نصیبم می‌شود، در برزخ هم نصیبم می‌شود"

سعی کنید چیزی از خدا نخواهید،

یکی از شاگردان سید هاشم حداد می گوید: ایشان می گفت: غسل مرده را به هر طرف بیندازد می افتد، اراده ندارد و مطیع است. عبد هم باید در برابر خدا چنین باشد. من به ایشان عرض کردم: اگر چیزی از خدا خواستیم چگونه متوسل شویم؟ فرمودند: سعی کنید چیزی از خدا نخواهید، بگذارید او هرچه می خواهد بشود. عالم را مدبرش می گرداند. می گفت: مجرد واقعی این است که امور مختلف برای تو فرقی نکند و خواسته ای نداشته باشی.

حضرت امام از موحدین واقعی

امام خمینی از موحدین واقعی بودند. در فتح خرمشهر و فتح مهران فرمودند: خدا خرمشهر را ازاد کرد. خدا مهران را ازاد کرد. درباره انقلاب فرمودند: نه من و نه مردم انقلاب را پیروز نکردند بلکه خدا انقلاب را پیروز کرد.

حضرت امام هیچگاه **من** نمی گفتند همیشه می گفتند خدا.

امام فرمودند "من در عمرم در چیزی نترسیدم."

این از وصاف موحدین هست که فقط خدا را می بینند و خشیت و ترس خدا را فقط در دل دارند.

حضرت امام در حوادث سخت انقلاب هیچگاه دچار اضطراب نمی شدند.

ایه الله رسولی محلاتی می گوید وقتی خرمشهر سقوط کرد آقای غرضی استاندار خوزستان زنگ زد و خبر سقوط خرمشهر را داد من بدون جوراب دویدم تا خبر را به امام بدهم امام می خواستند نماز را شروع کنند من خبر را به ایشا دادم امام فرمود جنگ است گاهی پیروزی است گاهی شکست. و به نمازشان پرداختند

در حالی که افراد زیدی سراغ داریم با شنیدن خبر بدی، سگته کرده اند! یا دچار اضطراب شده اند.

در نجف بعضی از آقایان و مردم به امام گله می کردند که چرا با بعضی از دوستانتان زیاد گرم نمی گیرید؟ مثلاً می گفتند دو آیت الله به هم می رسند، به هم تعظیم می کنند و با همدیگر گرم می گیرند. امام می فرمودند: «من در طی مدت چهل سال زحمت کشیدم تا موحد شدم حالا تازه بیایم و مشرک بشوم و سجده کنم برای شما و آقایان؟»^{۴۰}!

ایه الله بهاء الدینی هم از موحدان واقعی بود.

: آیت الله مبشر کاشانی پیرامون شخصیت مرحوم آیت الله بهاء الدینی گفت
مرحوم آیت الله بهاء الدینی بیشتر با تهذیب نفس و با تفکر در توحید به این مقامات رسید یکی از چیزهایی که خیلی انسان را مقرب درگاه الهی می کند بحث توحید است یعنی انسان اگر به معنی واقعی کلمه موحد باشد ، مقرب است

ایشان در ادامه گفت : ما در این دعای معروف سریع الاجابه که خیلی دعای مهمی است و امام کاظم سلام الله علیه فرمودند که این دعای عظیم الشان را که سریع الاجابه است ، بخوانید . کسی حاجتی داشته باشد بعد از پنج نماز واجب بعد از تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها شروع کند این دعا را بخواند و البته سه مرتبه سوره توحید را بخواند و بعد این دعا را بخواند اکمل است

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَطَعْتُكَ فِیْ اَحَبِّ الْاَشْیَاءِ اِلَیْكَ وَهُوَ التَّوْحِیْدُ وَلَمْ اَعْصِکَ فِیْ اَبْغَضِ الْاَشْیَاءِ اِلَیْكَ وَهُوَ الْکُفْرُ فَاغْفِرْ لِیْ مَا بَیْنَهُمَا یَا مَنْ اِلَیْهِ مَفَرِّیْ اَمِنِّیْ مِمَّا قَزَعْتُ مِنْهُ اِلَیْكَ

آیت الله مبشر کاشانی تصریح کرد : در آغاز دعا محبوب ترین چیزها نزد خدا توحید است خدا هیچ چیز را به اندازه توحید دوست ندارد . ولایت اهل بیت عصمت و طهارت

⁴⁰ برداشتهایی از سیره امام خمینی، جلد سوم، به کوشش: غلامعلی رجائی، ص ۲۲۵

هم من التوحيد است یعنی از توحيد جدا نیست و ما به ملازمه می دانیم که باید ولایت را بپذیریم و بشناسیم و عارف به ولایت باشیم تا عارف به توحيد باشیم

ایشان در ادامه افزود : و مبعوض ترین اشیاء و امور به درگاه خدا کفر است . در دعا می گوید من در باب اعتقادات مطیع تو بودم و موحد شدم و هرگز طرف کفر نرفتم که ابغض اشیاء باشد و حالا بین کفر و توحيد این وسط گناهای کرده ام نه از باب اینکه موحد نبودم و نه از باب اینکه کافر بودم و این گناهان را کردم ، این وسط با اینکه موحد بودم و با اینکه کافر نبودم گناه کردم پس به خاطر اینکه کافر نبودم ، من را از خودت دور نکن و راهم بده و چون منشأ گناهم کفر نبوده است از طرفی هم گناهان من را به کفر نرسان

این مدرس عالی حوزه در ادامه افزود : منظور این است که مرحوم آیت الله بهاء الدینی . که رضوان خدا بر او باشد یک مرد موحد بود

من از آقای کشمیری (در مورد آیت الله قاضی) پرسیدم که فرمودند آیت الله قاضی در توحيد شهودی خیلی قوی بود آیت الله قاضی به عالی ترین مرحله رسیده بود . انسان اگر موحد باشد و در توحيد به مرحله توحيد شهودی برسد به تمام مراحل می تواند برسد آیت الله بهاء الدینی و آیت الله قاضی این جوری بودند

ایشان در ادامه افزود : توحيد شهودی هم در عمل معلوم می شود شما در توحيد هیچ گاه خودتان را از دیدگاه خدا خارج نمی بینید ، لحظه به لحظه داری می بینی که خدا تو را می بیند ، در محضر خدا هستی ، کسی در خانه باشد یا در خانه نباشد . امام به فرد فرمود تو برو یک جایی کسی تو را نبیند هرچی گناه می خواهی انجام بده به شرطی که کسی تو را نبیند ، خدا نبیند خب هر جا برود خدا هست

ایشان در ادامه گفت : انسان به این مرحله توحيد شهودی برسد که در خلوت و جلوت حتی در قلبش (غیر خدا را نبیند) ما می گوییم مشکلی دارم به آقای فلانی می گویم مشکل من را حل کند و به اداره می روم تا اینجا را امضا کند اگر شما خدا را می بینید همان جا ظاهراً به این آقا می گویید اما باطنا به خدا می گویید باید این طوری باشد که بر حسب ظاهر به مردم مراجعه می کنی اما بر حسب باطن غیر خدا را نبینی این آقا را

هم نمی بینی ولی بر حسب ظاهر مکلفی بروی پیش این آقا مکلفی با احترام بگویی
این پرونده ام را رسیدگی و امضا کن درعین حال باطنا فقط خدا را می بینی اگر او
بخوهد این امضا می کند نخواهد امضا نمی کند این توحید است . یک - مرحوم آقای
بهاء الدینی در توحید خیلی قوی بود و لذا در توحید خیلی تفکر می کرد دو- در تهذیب
نفس که کاری را برای غیر خدا انجام ندهد

ما بتوانیم این دو تا گام را برداریم برنده ایم ، به مقصد رسیده ایم یعنی به اوج کمال
هم می توانیم برسیم به شرطی که این دو تا گام را برداریم
حضرت آیت الله مبشر کاشانی در ادامه افزود : موحد باشیم و هر کاری که می کنیم
برای خدا باشد حالا اگر مثلا در این بین سهوی پیش آمد اتفاقی پیش آمد انسان اشتباه
کرد خدا زود می آمرزد عفو و غفور است زیرا منشأ گناه نه کفر بوده است و نه هوای
نفس

گرچه این جور انسان ها اصلا گناه نمی کنند به یک نوع عصمت می رسند که در بحث
عصمت اکتسابی گفتیم این گونه افراد به عصمت اکتسابی می رسند همیشه خدا را می
بینند و هیچ کاری به خاطر غیر خدا نمی کند حتی کارهای خیر را زیرا کارهای خیر هم
ممکنه برای خدا نباشد

ایشان در ادامه افزود : انسان موحد در روایت است غیر از کار خیر، از او شر سر نمی
زند چون همه ی وجودش را خدا گرفته است و هر کاری می کند به عشق خدا و برای
خداست از خدا هیچ وقت جدا نیست بنابراین هیچ وقت مبدا شر نمی شود مبدا شر
کسی است که شیطان در او حلول و استیصال کرده است اگر خدا بر قلب و فکر انسان
حاکم باشد ان الله على العرش المستوی در روایت داریم که قلب مومن عرش خداست
یعنی ان الله على قلب مومن استوی اگر خدا بر قلب مومن حکومت کند آنوقت وی گناه
می کند ؟ مبدا شر نمی تواند باشد این دو به هم زنی ها این لجبازی ها این بد گویی ها
این دعوایی که الان می شود به خاطر این است که خدا بر قلب ها حاکم نیست وقتی
که شیطان حاکم می شود انسان منشأ شر می شود خدا حاکم می شود انسان منشأ خیر

می شود

آیت الله بهاء الدینی موحد بود به تمام معنا موحد بود رضوان خدا بر او باد^{۴۱}